

شهید محمد صادق درختیان



سامانه جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر

عبدالرسول	نام پدر
۱۳۳۴/۰۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - بوشهر	محل تولد
۱۳۵۷/۰۷/۲۹	تاریخ شهادت
بوشهر	محل شهادت
-	مسئولیت
سایر (شهیدانقلاب)	نوع عضویت
کارگر	شغل
پنجم ابتدایی	تحصیلات
بوشهر	مدفن

زندگینامه

محمد صادق درختیان در سال ۱۳۳۴، در یکی از محلات بوشهر دیده به جهان هستی گشود و در دامن مادری دل سوز و پدری زحمت کش و با ایمان، پرورش یافت. پدرش با رنج و زحمت زیاد، ایشان را پرورش داد و به مدرسه فرستاد و تا کلاس پنجم ابتدائی درس خواند، ولی به علت فقر مالی پدر، مدرسه را رها نمود و جهت معاش زندگی خود و خانواده، به کمک پدر شتافت و مشغول کار کردن شد. وی اخلاقی پسندیده و شایسته داشت و با ظلم و ستم مخالف بود. در سال ۱۳۵۷ که راه پیمایی های مردم علیه رژیم شاهنشاهی پهلوی آغاز شد، شهید نیز یکی از سر دسته های مخالفین رژیم بود و در تمام راه پیمایی ها شرکت فعال داشت و به جوانان و دوستان خود توصیه می کرد در راه پیمایی ها شرکت کنند تا انقلاب به ثمر برسد و سر انجام در تاریخ ۲۹/۷/۱۳۵۷ در تظاهرات بزرگی که توسط مردم حزب ا... شهر بوشهر، بر علیه رژیم منحوس پهلوی انجام گرفته بود، شرکت نمود و توسط گلوله مستقیم مأمورین شاه به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

خاطرات

راوی : مادر شهید، زیبا گنبدی پور

صادق، در شب عید فروردین به دنیا آمد. خدا رحمت کند عمویم را، گفت: اسم او را جمشید بگذارید، ولی پدرم دوست داشت اسم او صادق باشد و ما هر دو، اسم را روی بچه مان گذاشتیم. صادق از همان بچه گی شروع کرد به کار کردن و کارگری می کرد، یا گاری داشت و با آن کار می کرد. ما خانه نداشتیم و از نظر مالی خیلی ضعیف بودیم و حتی یخچال هم نداشتیم و از صاحب خانه یخ می گرفتیم. ما قبلاً در محله سنگی ساکن بودیم و جمشید یک گاری داشت که آن را به بازار می برد و با آن کار می کرد و پولهایش را به من می داد و من برای او لباس یا چیزهای دیگر می خریدم. یک شب نشسته بودیم و داشتیم تلویزیون نگاه می کردیم که یکی از بچه ها آمد و به شوهرم گفت بیا با تو کاری دارم. ایشان رفت و بعد از گذشت اندک زمانی برگشت و بچه ها تلویزیون را خاموش کردند تا من چیزی نفهمم! ولی وقتی توی حیاط رفتم، به من گفتند که صادق تیر به پایش خورده است. همان موقع فهمیدم و گفتم: «نه! بگو او شهید شده!» که بعد از اینکه پیکرش را هم آوردند، نگذاشتند که من او را ببینم و فقط رفتم بالای تابوت او و گفتم مادرم! شیرم حلال. من افتخار می کنم که او شهید شده و مننتی روی امام نمی گذارم و افتخارم این است که او در راه خدا و امامان تقدیم کردم.

رفتار صادق با من خیلی خوب بود و با مردم نیز رفتار مناسبی داشت. بعضی وقت به خانه ما می آمد و چون خانه ناپدریش بود خیلی نمی ماند و بیشتر پیش مادرم زندگی می کرد و با پول هایش برای دخترهای ناپدریش کردن بند می خرید و هر وقت چیز زیبایی به نظرش می آمد، برای آن ها می خرید و ناپدریش هم به او پول تو جیبی می داد و می گفت: «پیش خودمان بمان» ولی صادق قبول نمی کرد و پیش مادرم می رفت.

ایشان اولین شهید انقلاب در بوشهر بود که بعد از گذشت چند هفته، صادق میگلی هم شهید شد. یک بار خواب او را دیدم که به من گفت: «مادر!» گفتم: «بله» گفت: «چرا تو روی همه قبرها می روی ولی سر قبر من نمی آیی؟» گفتم: «اگر نمی آیم، ولی برایت خیرات می کنم.» گفت: «نه خودت بیا.» پنجشنبه ها هر وقت بتوانم به بهشت صادق می روم و بر مزارش می نشینم.



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر